

جنس دوم در فلسفه شوپنهاور و نگاه نقادانه اسلام بر آن^۱

علی حسینی* و سیده فریبا دیده وری^۳

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۲۰

چکیده

با بررسی و تحلیل نقد اجتماعی شوپنهاور درباره زن و تأکید بر مقاله او "در باب زنان" که نقطه عزیمت بحث ماست، این پرسش مطرح می‌شود که آیا شوپنهاور وجود زن را مورد نقد قرار داده یا شرایط زندگی‌اش را؟ و این که در قیاس نظرات این فیلسوف با آموزه‌های اسلامی چه نتایج بدست می‌آید؟ از این رو، روش این پژوهش از نوع روش کیفی با استفاده از مطالعه هرمنوتیکی شخصیت و متون شوپنهاور می‌باشد که برای فهم بهتر، نوشته‌های ایشان به گونه مستقیم مورد بررسی قرار گرفتند و آرای مفسران وی در این زمینه دخالت داده نشده است. در راستای نظر اندیشمندان و پژوهشگران معاصر درباره "جنس دوم"، و تفاوت روشن و معنی دار میان فمینیسم فلسفی و فمینیسم حقوقی می‌توان گفت که اگرچه نگاهی که "فیلسوف بدبین" به زن داشته به نوعی در بدبینی زیست‌حیاتی و متافیزیکی وی ریشه دارد، اما به گونه مشخص به ابتدای تفکر فلسفی‌اش - شرایط زندگی - برمی‌گردد و در واقع، نگاه ایشان به زن، نگاهی حقوقی است تا نگاهی فلسفی. بنابراین، با عطف توجه به نظرگاه غرب و اسلام به شخصیت زن، دو نوع نگاه متفاوت لحاظ شده است، یکی؛ نگاه دینی و دیگری نگاه مادی در ابعاد فلسفی و حقوقی زن بدین معنی که اسلام بیش‌تر با دیدی متافیزیکی و گه‌گاه عاطفی به زن می‌نگرد و غرب با دیدی غریزی و گه‌گاه حقوقی و به گونه طبیعی شوپنهاور نیز تا حد زیادی متأثر از نگاه غربی است.

واژه‌های کلیدی: فمینیسم، شوپنهاور، اسلام، متافیزیک، هرمنوتیک.

^۱. این مقاله برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فلسفه می باشد.

^۲ - استادیار گروه فلسفه دانشگاه یاسوج.

^۳ - کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه یاسوج.

پیشگفتار

"فمینیسم" از جمله تفکر های انقلابی در هزاره سوم است که اندیشه‌ای نوین‌یاد است و زمان، عنصر لازم و ضروری برای شناخت هرچه بیش تر ماهیت این اندیشه است. هویت و ماهیت اندیشه‌ها هنگامی به خوبی شناسایی می‌شود و گستره و دامنه‌شان برای اندیشمندان روشن می‌گردد که در بستر زمان به دقت مورد بررسی قرار گرفته و توصیف، تحلیل و موشکافی‌هایی عمیق به وسیله اندیشمندان از آن انجام گرفته باشد. با مراجعه به کتاب‌های تاریخی و جامعه‌شناسی دیده می‌شود که طبیعت متفاوت زنان و برخی عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی باعث شده که زنان، عمدتاً در جایگاهی فرودست نسبت به مردان قرار گرفته باشند و این مهم به پیدایش عقلانیت و گفتمان مدرن در قرن هجدهم و بروز انقلاب های فکری و جنبش های اجتماعی زنان در قرون نوزدهم و بیستم در مغرب زمین منتهی شد (Karemi, 2013).

در نگاه نخست شاید عجیب به نظر برسد که فیلسوفی چون شوپنهاور به جای حمایت از حقوق زن، زبان به ملامت وی گشوده است چرا که هم‌زمان با نیمه دوم زندگی شوپنهاور، فمینیسم - نهضت آزادی و طرفدار حقوق مساوی زن و مرد - کم و بیش هر چند نه به گونه موفق، آغاز به کار کرده بود. غالب مفسران دو دلیل برای زن ستیز بودن آوی ارایه کرده اند (Janaway, 1999) یکی در بعد حقوقی و نگاه ستیزه جویانه زیست حیاتی شخصیت ایشان و شرایط زندگی وی می‌باشد و دیگری نگاه بدبینانه متافیزیکی و قدسی الهیاتی وی که شوپنهاور را بر آن داشت تا بدبینی وی نسبت به زنان از یک سو، معلول شخصیت و تجربه ناکام وی در زندگی شخصی باشد زیرا او در زندگی (زیست حیات) خود خاطره خوشی از روابط خویش با مادرش (یوهانا ترورینر^۱) نداشت و به اندازه کافی «مهر مادری» نچشیده بود و از سوی دیگر، دلیل بدبینی وی به زنان به فلسفه و نظام فلسفی او مربوط می‌شود زیرا شوپنهاور به لحاظ متافیزیکی - نه در زندگانی عملی - «بدبین» است. شوپنهاور فیلسوفی منزوی است. او که شخصی به غایت بد گمان است، تنها نگاه خاص خود و داوری خویش را قبول دارد. وی اصالت و خلاقیت خود را نمی‌پرورد؛ به گونه‌ای سهل‌تر و تا آنجا که امکان‌پذیر باشد، خود را با آن همساز می‌کند. اگر او رمانتیک است، این حالت او از هرگونه تفکر رمانتیسمی به دور است. شوپنهاور به جای آثار رمانتیسمی چون دل بستگی به غریب، هیجان‌ها، عرفان، توده‌گرایی و تاریخ، نوعی رمانتیسم مبتنی بر بدبینی را می‌نشانند، بدبینی‌ای متافیزیکی که روحیه «بیزاری از زندگی» را از بیخ و بن دگرگون می‌کند. ملال شوپنهاوری که بنیانی متافیزیکی دارد از مبادی فلسفه وی استنتاج می‌شود (Remon, 2000).

¹-Feminism

²-Misogyny

³-Johana Trosiener

نظام وی سرشار از بدبینی نسبت به جهان و جهانیان است. وی جهانی که ترسیم می‌کند پر از رنج و الم و سراسر شر است و این معلول «اراده یا خواست زندگی» است. ناشران اغلب مطالب و نوشته‌های شوپنهاور را در باب زنان حذف می‌کنند (Copleston, 2003) زیرا باور داشتند که گفته‌های او درباره زنان به دوران اولیه و آغازین فلسفی او مرتبط است تا دوران شکوفایی فلسفی اش. اگرچه می‌بایست این نکته را یادآور شد که؛ شوپنهاور فیلسوف مدرن و استاد نیچه است و نیچه در زمره فلاسفه تأثیر گذار بر تفکر پسامدرنی و شکل‌گیری و رونق انقلاب‌های فکری ای چون انقلاب فمینیسم می‌باشد، نقش به‌سزایی را ایفا کرده است.

نوآوری این پژوهش به این دلیل است که ما در این مقاله در پی پاسخگویی به سوالاتی این چنین هستیم که آیا نگاه بدبین شوپنهاور به زنان برگرفته از دیدگاه متافیزیکی وی می‌باشد یا متأثر از بستر فرهنگی غرب و زیست حیات خویش؟ بدبینی متافیزیکی شوپنهاور در نگاهش به زنان تا چه حدی موثر بوده است؟ و اسلام در مقایسه با فرهنگ غربی چه جایگاهی را به زنان اختصاص می‌دهد؟ یا آیا آن دسته از نظرات شوپنهاور که به دیدگاه‌های اسلام شباهت دارد، به گسترش جهان اسلام در گذشته مرتبط است یا به گونه مستقل به ایشان مربوط است؟

و در نگاه دومی که به سیر تاریخی این پژوهش داشته‌ایم، مقاله‌های فراوانی درباره جنس دوم نوشته شده، ولی از نگاه شوپنهاور به گونه مستقل تنها به پژوهشی از آقای دکتر عبدالله امینی با عنوان «سیمای زن در اندیشه شوپنهاور» برخوردیم که ایشان به بررسی نوشته‌های این فیلسوف در مقاله «درباره زنان» پرداخته‌اند، ولی تأکید می‌کنند که پژوهش‌شان زبده و خلاصه‌ای از نظریه‌های شوپنهاور است و هدف وی رد یا تأیید افکار ایشان نیست.

با این مقدمه کوتاه و آشنایی اندکی که حاصل شد به بحث مورد نظر وارد شده و پس از نگاهی کلی به تاریخچه فمینیسم، ضمن بررسی نظریه‌های شوپنهاور، با دیدگاهی که اسلام در باب زنان دارد به نقد برخی نظری‌های وی خواهیم پرداخت.

روش پژوهش

روش این پژوهش از نوع روش کیفی با استفاده از مطالعه هرمنوتیکی شخصیت و متون شوپنهاور می‌باشد که برای فهم بهتر، نوشته‌های ایشان به گونه مستقیم مورد بررسی قرار گرفته‌اند و آرای مفسران وی در این زمینه دخالت داده نشده است. مفهوم «هرمنوتیک» به معنای شاخه‌ای خاص از دانش، پدیده‌ای نوظهور و مربوط به دوران مدرنیته است. «هرمنوتیک» دارای سه معنا (بیان، الفاظ، توضیح دادن و ترجمه کردن) است که حقیقت (به فهم رساندن) در هر یک از آن‌ها گنجانده شده است ((palmer, 1998)، ولی برخی به این پاسخ ساده اکتفا کرده‌اند که هرمنوتیک (سنت تفکر و تأملی فلسفی است که می‌کوشد مفهوم فهمیدن را روشن کند و به این پرسش پاسخ

دهد که چه چیزی سازنده معنای هر چیز معنادار است)، اما این (هر چیز) می‌تواند شعر، متنی حقوقی، عملی انسانی، زبان یا فرهنگ بیگانه باشد (vaezy, 2001).

مهم‌ترین مسأله در نگاه هرمنوتیکی به آثار اندیشمندان می‌تواند این باشد که حتی اگر کتابی را خط به خط بخوانیم، باز هم نمی‌توانیم با اطمینان ادعا کنیم آن اثر را خوانده‌ایم زیرا خواندن هرگز در خلاء رخ نمی‌دهد و فهم ما همواره متأثر از زبان، زمینه و زمانه‌ای است که خواندن در آن رخ می‌دهد، کژتابی‌های زبان نیز همیشه مانعی سر راه ماست، با این حال، این نگاه به ما این اجازه را می‌دهد تا در بستر زمانی خود و با داده‌های پیشینی ذهنمان برداشت‌مان از گفته‌های شوپنهاور را تفسیر کرده و آنان را با دیدگاه‌های اسلام به قیاس بگذاریم.

تاریخچه فمینیسم

نگاهی گذرا به تاریخ چنین می‌نماید که زن در بیشتر مقاطع و در بیشتر جوامع از نوعی محرومیت رنج برده است و حقوق انسانی او تحت سلطه و سیطره مردان و فرهنگ مردسالاری تضييع شده است. این برداشت، اگر همه جانبه و دقیق نباشد، اما با آنچه رخ داده است، یکسره ناسازگار نیست. اگر بخواهیم عوامل تأثیرگذار بر حقوق زنان در جوامع بشری را به اجمال مورد توجه قرار دهیم، بخشی از آن‌ها در زمره عوامل طبیعی و برخی در قلمرو شرایط اجتماعی و کارکردی جای می‌گیرد و برخی به باورها و انگاره‌های فرهنگی باز می‌گردد.

با نگاهی اجمالی به پیشینه تاریخی بحث می‌بینیم که در یونان باستان، دیدی تحقیر آمیز نسبت به زن وجود دارد. در سنت‌های دینی نیز معمولاً به زن بی توجهی شده است، چنان که در سنت مسیحی، زن نماد شیطان و نفس اماره دانسته می‌شود. یکی از شرایط قدسی شدن در نظام کاتولیکی ازدواج نکردن و رهبانیت بود تا زن در زندگی نقشی نداشته باشد. چرا که زن اسوه نفس اماره و شیطان بود (Khatami, 2006).

واژه «فمینیسم» و «فمینیست» برای نخستین بار در سال ۱۸۳۷ میلادی وارد زبان فرانسه شد. بنابراین، این واژه در اصل فرانسوی است و ریشه آن feminine به معنای ماده، زنانه، مونث و نیز female به معنای جنس ماده، مونث و زن است (khorramshahi, 1992). در مطالعات انجام شده درباره فمینیسم تا به امروز جامع‌ترین تعریف ارائه شده این مطلب می‌باشد: «فمینیسم مجموعه‌ای از حرکات و ایدئولوژی‌ها برای ایجاد کردن بسترهای دفاع از حقوق برابر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای زنان و هم چنین ایجاد فرصت‌های برابر برای زنان و دختران در آموزش و پرورش و اشتغال است» (Goldstein, 1982).

هنگامی که سیری تاریخی در این موضوع داشته باشیم، به این نتیجه می‌رسیم که شامل سه موج کلی می‌باشد:

موج نخست؛ فمینیسم به‌عنوان یک نهضت سیاسی، در سال ۱۸۴۸ با نام نهضت (سینکافالز) در آمریکا مطرح شده و در همین سال، نخستین منشور دفاع از حقوق زنان در آمریکا اعلام شد. از آن پس، دانشمندانی چون آگوست کنت (۱۸۷۵) و استوارت میل (۱۸۶۹)، نظریه برابری زن و مرد را در چارچوب حقوق فردی و اومانیستی مطرح کردند (tohidi,2002).

این موج نخست فمینیسم که از اوایل سده نوزدهم آغاز شده بود تا سال ۱۹۲۰ که در آمریکا به زنان حق رأی اعطا شد، ادامه یافت. جنبش فمینیسم تا دهه هفتم سده بیستم در بسیاری از کشورهای غربی رو به افول گذاشت و تا پس از جنگ جهانی دوم تحرک شایان توجهی انجام نگرفت (bayat,2002).

موج دوم؛ موج دوم فمینیسم از ۱۹۶۰ در واپسین سال‌های حاکمیت صورت‌بندی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ای که از آن به "سرمایه‌داری سازمان‌یافته" یاد می‌شود، آغاز شد. این دوره، دوره بازسازی و موفقیت سریع جریان‌های فمینیستی بود و تا اوایل دهه هشتاد ادامه یافت.

آن چه موج دوم فمینیسم را از موج نخست متمایز می‌سازد، تأکید بر نقد فرهنگی و نظریه‌های فرهنگی است. در این مورد، تمام جنبه‌های شناختی و نمادین، از جمله زبان، برداشتها و آگاهی‌های عمومی، فلسفه، هنر، علم، رفتارهای اجتماعی و حتی نوع پوشش، نقادی شد و تمامی این حوزه‌ها عرصه مبارزه فمینیستی قلمداد شد (moshinzadeh,2003).

موج سوم؛ از نیمه دهه (۱۹۷۰-۱۹۹۰) زمینه‌های ظهور موج سوم فمینیسم شکل گرفت که بیش از هرچیز مرهون تحولات نظام سرمایه‌داری، مطرح شدن دیدگاه پست مدرن و واکنش‌های ناشی از تندروی و یک‌جانبه‌نگری موج دومی‌ها بود.

چند ویژگی مهم، موج سوم را از موج دوم متمایز می‌کند که مهم‌ترین آن تأکید بر تفاوت‌هاست، به گونه‌ای که برخی، تلاش برای پاسخ به معضل تفاوت را ویژگی اصلی موج سوم دانسته‌اند، حرکت به سمت تولیدات نظری و نقد شاخه‌های گوناگون علوم، از ویژگی‌های دیگر موج سوم می‌باشد (zibayinejhad,2003).

فمینیسم نوین دو نوع است: ۱- حقوقی و ۲- فلسفی

فمینیسم حقوقی جریانی مدرن است و در پی حقوق مدنی و حقوق شهروندی زنان می‌باشد. بیش‌تر جریان‌های فمینیستی داخل ایران حقوقی می‌باشد نه فلسفی. فمینیسم حقوقی به ساختار وجودی زن توجهی ندارد و صرفاً در پی آن است که زن و مرد را به برابری برساند. یعنی زن را به مرد تشبیه می‌کند.

یکی از اشکالات فمینیسم فلسفی به فمینیسم حقوقی این است که سخن یاد شده ضد فمینیستی می‌باشد چرا که مرد را اصل قرار می‌دهد و به دنبال آن است که زن را با مرد برابر کند.

بنابراین، مرد را الگو قرار می‌دهد. فمینیست‌های فلسفی باور دارند که الگوی زن باید مجزای از الگوی مرد باشد.

لذا، این دو نوع فمینیسم در این مبنای اساسی با هم اختلاف دارند. تاکید فمینیسم حقوقی بر تشابه و برابری مرد و زن می‌باشد. در حالی که تاکید فمینیسم فلسفی بر تفاوت زن و مرد می‌باشد. لذا، فمینیسم فلسفی، جریانی پست مدرن است. در حالی که فمینیسم حقوقی یک جریان مدرنیستی است. در واقع، در فمینیسم فلسفی به خاطر تاکید بر تفاوت‌ها ممکن است حقوقی متفاوت برای زن و مرد تعریف شود. لذا، این دو جریان هم سو نیستند. هر چند می‌توان از فمینیسم فلسفی به فمینیسم حقوقی راه یافت، یعنی می‌توان فمینیسم حقوقی مبتنی بر فمینیسم فلسفی داشت.

فمینیسم حقوقی در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ پدید آمد و تقویت شد. این جریان به حقوق اجتماعی و مدنی زنان می‌پردازد. البته، الگوی آن مردانه می‌باشد. در هیچ یک از روایت‌های فمینیسم حقوقی زن به عنوان الگو و اصل لحاظ نشده است. لذا، زن‌ها را به صورت مردها درآورده‌اند. بنابراین، این نوع فمینیسم مبنای حقوقی دارد نه مبنای عقلانی و فلسفی. لذا، می‌کوشد حقوق مردانه را برای زنان نیز اثبات کند.

فمینیسم فلسفی از تفاوت آغاز می‌کند. تفاوت در پست مدرنیسم حتی بر تمایزهایی که وجود ندارد نیز اطلاق می‌شود. این جریان بر این باور است که زن و مرد از بنیاد دو موجود کاملاً متفاوت هستند. جسم و عقل و روان و نوع استدلال کردن، نوع عاطفه، عالمی که در آن زندگی می‌کنند، نوع زیست روحی و... در زن و مرد متفاوت می‌باشد.

تمایزها در فمینیسم فلسفی بسیار بنیادی است. حتی روش عبادت کردن زن و مرد متفاوت است. اظهار عشق نیز در زن و مرد متفاوت است، عالم زن و عالم مرد متفاوت است، نوع احساسات زن و مرد نیز متفاوت است. این تفاوت‌ها به حدی پررنگ می‌شود که گویی اساساً دیواری میان این دو کشیده شده است. لذا، افرادی همچون اریگاری بر این باورند که مردها حق ندارند فمینیست باشند. بنابراین، فیلسوفی همچون دریدا نباید ادعای فمینیسم داشته باشد زیرا نمی‌تواند عالم زنان را درک کند. جالب این جاست که فمینیست‌های فلسفی از مفهوم «تفاوت» که در اساس دریدایی می‌باشد، استفاده می‌کنند.

این تفاوت‌ها می‌توانند نتایج زیادی به همراه داشته باشد. همچون علوم زنانه یعنی علمی که فقط مخصوص بررسی زن هستند. برای مثال، بیولوژیست‌هایی که فقط درباره حیات زیستی و بیولوژیکی زن پژوهش می‌کنند. از جمله آن‌ها که به تفاوت‌های بیولوژیکی مغز زن و مرد می‌پردازند. نوع عصب شناسی زنان و حال‌های روانی آن‌ها تفاوتی زیاد با مردان دارد. لذا، در تجویز دارو و درمان آن‌ها نیز باید روشی متفاوت داشت.

بنابراین، دانش معطوف به مطالعات زنانه، یک مقوله اساسی می‌باشد. برخی هم در مورد تیپ فلسفی تفکر و عقلانیت زنان پژوهش می‌کنند. آیا زن و مرد عقلانیتی یکسان دارند؟ آیا هر دو به شیوه ارسطویی استدلال می‌کنند؟ یا آن‌که استدلال ارسطویی، شیوه استدلال مردانه است. این مباحث چنان به افراط کشیده می‌شود که برخی از فمینیست‌ها درباره الگوی فمینیستی زبان سخن می‌گویند که این الگو با الگوی مردانه متفاوت است. الگوی مردانه قدرت را به مردها نسبت می‌دهد و فحش و ناسزا را به زنان. یعنی نسبت‌های ذلیل، خفیف، خردی و شکستگی را به زنان نسبت می‌دهد. حتی به هنگام ستایش زنان از صفات مردانه استفاده می‌شود. پس زبانی که در سطح جامعه بکار می‌رود، مرد سالار است.

از معروف‌ترین فمینیست‌ها می‌توان به خانم اریگاری اشاره کرد که افراطی‌تر از دیگران است. هم‌چنین، خانم هلنسیسو و خانم ژولیا کریستوا نیز از فمینیست‌های معروف می‌باشند. این سه نفر از پیش‌تازان فمینیسم فلسفی هستند. پیش از این سه نفر نیز می‌توان از سیمون دوبووار نام برد. در سطح جوامع جهانی، حقوق زنان از راه فمینیسم حقوقی سنتی احیاء می‌شود. لوازم سخنان فمینیست‌های فلسفی هم اکنون عملی نیست. لذا، هنوز در سیاست، اقتصاد، علوم اجتماعی و... نفوذی خاص نداشته‌اند. بیش‌تر رشد فمینیست‌های فلسفی مربوط به سه دهه آخر قرن ۲۰ می‌باشد.

فمینیست‌های فلسفی در پی آن هستند که عالم زن و عالم مرد را که یک عالم کیفی است، از هم متمایز کنند و آنگاه مدعی شوند که مردها به عالم زنان راه ندارند و یا آن‌که یک مرد نمی‌تواند به کلیت عالم زنان را درک کند. لذا، آنچه در روابط دیده می‌شود، در واقع مربوط به روش‌های ارتباط می‌باشد. زنان به هنگام برقراری ارتباط با مردان از نُرْم‌های مردانه استفاده می‌کنند چرا که زبان هنوز هم مردسالار می‌باشد. حتی فمینیست‌ها به این بحث پرداخته‌اند که به هنگام گفتن یک مطلب، آن مطلب در ذهن زنانه و در ذهن مردانه چگونه بازتاب می‌شود. لذا، نوع فهم زنان و مردان را مورد بحث قرار می‌دهند (khatami, 2006).

جنس دوم در فلسفه شوپنهاور

آرتور شوپنهاور (۱۷۸۸-۱۸۶۰) فیلسوف آزاد اندیش؛ کسی است که با صراحت فلسفه را تفکر آزاد می‌نامید و هیچ نوع قید و شرط دیالکتیکی را برای آن نمی‌پسندید (mojtahedi, 2008). هنگامی که به کتاب‌های تاریخی مراجعه کنیم می‌بینیم که بیش‌تر کسانی که درباره شوپنهاور سخنی گفته‌اند، (بزرگانی چون برتراند راسل، ویل دورانت، فردریک کاپلستون و ...) وی را فیلسوف «بدبین» خوانده‌اند. با این حال، برخی مفسران به ما هشدار می‌دهند که برچسب بدبینی‌ای که به وی زده شده، نباید باعث گمراهی ما شود.

برایان مگی در بررسی مهم خود درباره شوپنهاور چنین اشاره می‌کند:

«اگرچه کل فلسفه شوپنهاور با واژگان بدبینی بیان شده‌اند، می‌توان برخی از بخش‌هایی که با اخلاق و زیبایی‌شناسی سر و کار دارند به دقت با واژگان خوش‌بینی، یا با واژگان لادری‌گرایانه که میان این دو واژگان قرار می‌گیرد، صورت‌بندی کرد زیرا بسیاری از آن‌ها عمق و بصیرتی عظیم دارند» (Bishop,2003).

سوزانمبوس در کتاب مقدمات عمومی و غیرتخصصی درباره شوپنهاور، ادعا می‌کند که «شوپنهاور در درونی‌ترین قسمت جاننش که هیچ نیازی به ایثار و از خودگذشتگی وجود ندارد، یک خوش‌بین ناامید است» (Mabuss,1988). لذا، می‌توان گفت که آثار شوپنهاور را باید به شیوه‌ای نمادین خواند تا بتوانیم درک درستی از وی داشته باشیم.

باید یادآور شد که ما در این‌جا نمی‌خواهیم فلسفه شوپنهاور را تفسیر کنیم بلکه سخن مجملی آوردیم تا با جرعه کوچکی در ذهن خواننده به بحث اصلی‌مان وارد شویم.

شوپنهاور مقاله‌ای با عنوان «در باب زنان» نوشته که این مقاله از جمله مطالب عامه پسند و غیر فلسفی است و او در این مقام، در اوج اندیشه و تفکرش نیست، حتی در اثر اصلی و مهم وی، «جهان همچون اراده و تصور» حرفی از زنان به میان نیاورده و فقط در مطلبی با عنوان «متافیزیک عشق جنسی» نگاه کوتاهی به عشق به زنان داشته که آن را نیز فریب طبیعت قلمداد می‌کند (valiyari,2014). شوپنهاور در مقاله‌اش در باب زنان، زبان به ملامت و بدگویی از زنان می‌گشاید و در حقیقت عقده‌های پسی ذهن ناخودآگاه خویش را نسبت به زنان خالی می‌کند. به زنان، هم از لحاظ جسمانی و هم از جنبه روانی توجه و نقاط ضعف آنان را از دو جنبه کمی و کیفی گوشزد کرده است. به باور او، مردان «جنس اول» و زنان «جنس دوم»‌اند. آن چه در زیر می‌آید زبده و خلاصه دیدگاه وی درباره زنان است.

دیدگاه شوپنهاور نسبت به زنان سنتی است و مردان را در مرتبه‌ای والاتر از زنان قرار می‌دهد. دید سنتی وی به زن اینجا آشکار می‌شود که می‌گوید: «زن باید خانه‌دار و مطیع باشد نه مسرف و متکبر» (tafe,2000). او با لحن بسیار شدید و حتی نامتعارف این گونه در مورد زنان قضاوت می‌کند، چیزی که به ندرت از یک متفکر می‌توان انتظار داشت. شاید اگر شوپنهاور فمینیست‌های بعدی چون اریگاری، سیمون دوبوار و امثال آن‌ها را می‌دید ممکن بود برخی از مدعیات خود را تعدیل کند_ وی اظهار می‌کند: زنان «...کودک صفت، سبکسر و کوتاه نظر؛ در یک کلام، در سراسر زندگی، کودکانی بزرگ جثه‌اند- چیزی میان کودک و انسان بالغ، یعنی بین یک کودک و یک مرد تمام و کمال» (valiyari,2007). به نظر وی، زنان هم به لحاظ جسمانی و هم به لحاظ فعالیت‌های روانی فاقد توانایی‌های لازم‌اند. زنان دین زندگی را از راه درد زایمان و زحمات بچه‌داری می‌پردازند. «طبیعت» مردان را گول زده است زیرا زنان را چند روزی به ملاحظت و طنزازی و چهره

گلگون می‌آراید و حربه‌ها و نیرنگ‌هایی نیز به آن‌ها آموخته تا توجه مردان را به خود جلب کنند و زنان را از توجه و محبت خود محروم نکنند؛ غافل از این‌که چهره گلگون آنان چند صباحی بیش نیست و تا آخر عمر مردان را اسیر خود خواهند کرد.

شوپنهاور زنان را به سرگرمی به برخی امور روزانه و کم ارزش متهم می‌کند. «تنها مشاغلی که ایشان را به جد مجذوب و سرگرم می‌سازد، عشق و چشم و هم چشمی است و هر آنچه به البسه و زر و زیور و رقص و امثال آن مربوط باشد» (valiyari, 2007). حتی پا را از این فراتر می‌گذارد و مردان را به لحاظ قوه اندیشه و دور اندیشی بالاتر از زنان قرار می‌دهد زیرا زن تنها کارهایی که مربوط به زمان حال و این‌جا و اکنون و امر بالفعل و جزئی است، درک می‌کند؛ در حالی که مرد در لحظه حال زیست نمی‌کند بلکه افق دید وی گذشته، حال و آینده را در بر می‌گیرد. «کوتاه نظری» و «محدود بودن افق دید» زن به دلیل ضعف قوه استدلال اوست. برعکس، مرد دارای «قوه تفکر قوی» است و به همین جهت «دور اندیش» است. هر چند تا این‌جا شوپنهاور یک دم از نقد و ملامت زنان غفلت نمی‌ورزد، اما جایی در مقاله اش مشورت با زنان در موقع بروز بحران و مشکل را کاری پسندیده می‌داند؛ به این سبب که زنان در چنین مواقعی سریع‌ترین و کوتاه‌ترین راه به سوی مقصود را برمی‌گزینند و در این امر قضاوت آنان معقول‌تر و معتدل‌تر از قضاوت و داوری مردان است، اما باید توجه داشت که این ویژگی مثبت که مختص زنان است، در واقع به باور شوپنهاور به «کوتاه نظری» آنان مربوط می‌شود که فقط زمان حال و نزدیک‌ترین هدف و مقصود را در نظر دارند. در حقیقت او باز به شیوه غیر مستقیم نقطه ضعف زنان را گوشزد می‌کند نه چیزی دیگر.

ضعف قوه استدلال در زن سبب می‌شود که او هیچ درکی از «عدالت» نداشته باشد، اما طبیعت این ضعف را برای زن جبران کرده است و آن هنر «فریب و حيله‌گری» است که ذاتی زنان است و از راه آن می‌توانند از خود دفاع کنند. «بنابراین، زنی که کاملاً راستگو باشد و حيله در کار نیاورد به احتمال زیاد، از محالات است.» (valiyari, 2007). آنان افزون بر نیرنگ و فریب واجد صفات منفی دیگری از جمله نادرستی، بی‌وفایی، خیانت، نمک‌شناسی، نفرت، حسادت و... هستند (hamedani, 1957).

در نظام فلسفی شوپنهاور زن آلت و خادم «نوع» است. به این معنا که طبیعت، زن را در راستای بقای نوع از راه تولید مثل قرار داده است. از آن‌جا که زن به عنوان منشأ و آغازگر نوع انسان و نگهدار آن، به بیان دیگر طالب و خواستار اراده زندگی است نه انکار آن، طبیعی است که نگاه شوپنهاور به وی بدبینانه باشد، اما در زن چه چیزی هست که ذهن مرد را به خود معطوف و مشغول می‌کند. به باور او در زنان تنها «جاذبه جنسی» آن‌هاست که ذهن مرد را مفتون و فریفته «زیبایی ناپایدار» خود می‌کند. شوپنهاور در عبارت مشهوری که دست مایه مورخان شده است، در مورد برجستگی این مسئله در میان زنان می‌گوید: «آنچه جنس لطیف نام داده‌اند، شانه‌هایی

باریک و میانی پهن و ساقی کوتاه است و تمامی راز زیبایی او در پس همین جاذبه جنسی او پنهان شده است» (valiyari,2007). ضعف زنان تنها به قوه‌ی استدلال آنان ختم نمی‌شود، بلکه ایشان در هنر و موسیقی نیز نسبت به مردان هیچ گونه استعداد حقیقی ندارند؛ شاهد این مدعا این است که حتی باهوش‌ترین ایشان نتوانسته یک شاهکار هنری خلق کند. (آیا این ضعف ناشی از این امر نیست که مردانی امثال شوپنهاور به زنان اجازه عرض اندام در عرصه‌های گوناگون از جمله هنر و موسیقی نداده‌اند زیرا امروزه شاهد هنرنمایی‌های زنان در عرصه‌های گوناگون هستیم و برخلاف نظر شوپنهاور این هنرنمایی‌ها و آثار زنان امروزه شاهد این مدعاست).

در غرب زنان را باید در جایگاه واقعی خودشان - همانند شرقیان- نشانند. (اشاره شوپنهاور به شرقیان و رفتار آنان با زن و نادیده گرفتن حقوق زنان در شرق نشان می‌دهد که در شرق بیش از غرب حقوق و جایگاه آنان نامشخص بوده و هست). زن نه شایسته احترام و نه لایق داشتن حقوق مساوی با مرد است زیرا مرد «جنس اول» و زن از «جنس دوم است». قانون تک همسری در اروپا قانونی خلاف طبیعت است و سبب محروم شدن زن از حقوق طبیعی خود می‌شود. بنابراین، قانون چند همسری برای جنس مؤنث مفید است. شوپنهاور لابد دین اسلام را به دلیل قبول قانون چند همسری می‌پسندیده است! وی هم‌چنین، در مورد چگونگی ارث بردن زنان سخن رانده است و در این زمینه نیز حق چندانی برای آن‌ها قائل نیست. به باور او، زنان تنها برای گذران زندگی حق ارث بردن از شوهر خویش را دارند زیرا این مردانند که پول درمی‌آورند نه زنان (valiyari,2007).

اما همان‌گونه که می‌بینیم گذر زمان بسیاری از دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه و اشتباه‌های وی را آشکار و روشن ساخته است، ولی صرف توجه به زنان و مسئله حقوق آن‌ها در جامعه نزد شوپنهاور هر چند به گونه سلبی آغاز نهضت فمینیستی یعنی، مطرح شدن زنان و حقوق آنان را نوید می‌دهد که در دهه‌های بعد از شوپنهاور به بار نشست و در غرب و به تبع آن در جاهای دیگر هر چند به شیوه‌ی ضعیف منشأ اثر شد و نگاه به زن و جایگاه او در اجتماع و در نسبت با جایگاه مرد دگرگون گشت.

تامس تافه می‌گوید: «درباره نظرات او [شوپنهاور] درباره زنان چیزی نمی‌توان گفت جز این که این نظرات شاید کمی عجیب و غریب باشد.» (tafe,2000). نگاه شوپنهاور به زن در زندگی عملی خود نیز باعث شد که تا پایان عمر مجرد باقی بماند زیرا وی حاضر نبود حقوق خود را نصف و وظایفش را دو برابر کند.

شوپنهاور در مقاله دیگری با عنوان «متافیزیک عشق جنسی» که به مسئله عشق زن و مرد به هم می‌پردازد، نگاه وی در این جا به زن و مرد واحد است (این تفاوت به این امر برمی‌گردد که

1-«The metaphysics of the love the sexes»

شوپنهاور در این مقاله در پی آن است تا مسئله تا عشق را در نسبت با اصل اساسی نظام فلسفی خویش، «اراده کور»، نشان دهد؛ یعنی هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارند زیرا هر دو اسیر اراده زندگی‌ای هستند که در چارچوب غریزه جنسی تجلی و تعین یافته است. به بیان دیگر، هرچند مرد در انتخاب همسر احساس می‌کند که آزادانه و بر اساس ذوق و سلیقه خویش عمل می‌کند، ولی در حقیقت، گرایش وی به زن زیبا و دارای کمالات عالی نه در جهت خشنودی و سعادت خویش بلکه برای کمک به نوع و حفظ اصالت هر چه بیش‌تر آن است. در این جا گویی رویکرد شوپنهاور به زنان، جنبه متافیزیکی و انتزاعی دارد و بدون لحاظ کردن پیوند آن با کل نظام فلسفی وی درک کامل نظر وی در این باره ناممکن است (valiyari,2007).

با نگاهی کوتاهی که در نوشته‌های شوپنهاور داشتیم، دریافتیم که وی نگاهی بسیار بدبینانه به زنان و حتی به مسئله «عشق» داشته است و تا جایی پیش رفت که در نوشته‌ای گفته: «مصیبت بزرگ، بلای عشق است و ابتلای به زن که مردم مایه شادی خاطر می‌دانند، در صورتی که سر دفتر غم‌هاست» (foroughi,1965). وی بر این باور بود که «عشق فریبی است برای بقای نوع و پس از آن که این مقصود انجام شد و هدف نوع حاصل آمد، فریب و اشتباه رفع می‌گردد و فرد درمی‌یابد که او بازیچه و گول خورده نوع بوده است» (Durant,1990).

در جای دیگری نیز گفته است: عشق بهترین راه اصلاح نژاد است. همچنان که عشق فریب طبیعت است، ازدواج مایه فرسودگی عشق و رفع اشتباه و فریب است. فقط حکیم و فیلسوف می‌تواند در ازدواج خوشبخت شود، ولی فلاسفه ازدواج نمی‌کنند (durant,1990). شوپنهاور باور دارد که «چیزی به نام خوشبختی وجود ندارد، زیرا آرزوی تحقق نیافته باعث رنج می‌شود و تحقق آن هم جز دلزدگی ثمری ندارد. غریزه باعث می‌شود که انسان تولید مثل کند و این امر مواقع تازه برای رنج بردن و مرگ ایجاد می‌کند. به همین جهت است که عمل مقاربت شرم‌آور است» (rassel,1986).

تا بدین جا دریافتیم که دیدگاه وی در باب عشق جنسی نیز بدبینانه است و حتی تداوم نسل را فریب طبیعت می‌داند. پس روی هم رفته، می‌توان گفت شوپنهاور از دو منظر به زنان نگریده است:

۱- در نگاه نخست و در ابتدای تفکر فلسفی‌اش (در مقاله در باب زنان) زنان را سررشته آمال و رنج‌ها می‌داند و گویی نگاه حقوقی به فمینیسم دارد که متأثر از جامعه آن دوره می‌باشد زیرا که شوپنهاور در آلمان زندگی کرده و خواستار بقای نژاد برتر است که این تفکر همان گونه که در تاریخ آمده در دوره هیتلر بر سراسر آلمان چیرگی یافت.

۲- در نگاه دوم گویی دیدگاهی متافیزیکی و فلسفی (در مقاله متافیزیک عشق جنسی) به تمامی انسان‌ها دارد زیرا که می‌گوید: تمامی انسان‌ها فریب طبیعت را می‌خورند و در کنار هم قرار

می‌گیرند؛ از این منظر گویی زنان را در جایگاهی برابر با مردان قرار داده و «بقای نوع» را فریبی از طبیعت به انسان می‌داند. پس نگاهش تا بدین جا متافیزیکی است، اما پس از آن اذعان می‌کند در نهایت گزینه جنسی نیرویی است که بر هر دو جنس فائق آمده و آنان را اسیر خود می‌کند، البته تأکید می‌کند که در این هنگام نیز زنان هستند که با زیبایی‌های ذاتی خود مردان را فریب می‌دهند (گویی دوباره به همان نگاه نخست می‌رسد؛ او در این مقاله بر نژاد برتر تأکید کرده و حتی خصوصیات انتخاب زنی شایسته را مطرح می‌کند، البته به گونه مؤکد گوشزد می‌کند که اگر زمانی مجبور شدیم در کنار زنی باشیم، زنان شایسته را انتخاب کنیم).

نگاهی به فمینیسم اسلامی در مقایسه با فمینیسم شوپنهاور

تلاش و توجه نگارندگان این سطور به پژوهش‌های حکمای عظام اسلام و این موضوع، حکایت از آن دارد که تعریف شوپنهاور از زنان تعریف جامعی نمی‌باشد و حتی دیدگاهش در باب زنان نقض‌کننده برخی از نظرات کلی فلسفی وی می‌باشد. چنانکه او در نوشتاری نقل کرده است که در پی بردن به ماهیت اشیاء «ما هیچ وقت از برون به ماهیت حقیقی اشیاء نمی‌رسیم، هرچه بیش‌تر بجوییم به چیزی نمی‌رسیم مگر الفاظ و خیالات. ما همچون کسی هستیم که دور قصری می‌گردد تا مدخل آن را پیدا کند و چون از پیدا کردن عاجز می‌گردد، شروع به ترسیم نمای خارجی آن می‌کند تا مدخل آن را کشف کند (Durant, 1990). معنای این مطلب این است که ما باید از چیزی شروع کنیم که آن را به گونه مستقیم و حضوری درک می‌کنیم، یعنی از نفس خودمان. این نکته‌ای مهم است در وصول به احوال حقایق موجودات، که صدرالمآلهین هم در مرتبه عالی‌تر و بالاتر بدان تصریح فرموده است (shirazi, 1989).

اما به راستی آیا در رسیدن به ماهیت زنان، شوپنهاور به این سفارش خود عمل کرده و آن را سرلوحه کار خود قرار داده است؟ یا این که نه، در تحلیل این موضوع، متأثر از ناخودآگاه آنالیز نشده خود بوده است که در دوران کودکی شکل گرفته و بیانگر محیط اندوهبار دوره اولیه‌ی عمر و زندگانی او بوده است.

پس از مطالعه‌ی دقیق مقاله درباب زنان ذکر این نکته خالی از لطف نخواهد بود که شوپنهاور برخی از سخنان شرقیان را درمورد زنان پذیرفته و به دلیل مقاربت برخی نظرات وی با اسلام، مقایسه‌ای تطبیقی از فمینیسم در اسلام و در نظام شوپنهاور در این نوشتار قرار داده‌ایم.

اسلام نخستین مکتبی است که زن را به عنوان مسئله مهم زندگی و متمم حیات انسانی در مسایل اجتماعی و اخلاقی و قانونی خود جا داده است. اسلام زن را به عنوان عضو موثر جامعه پذیرفته، و او را در امر مهم و سرنوشت‌ساز بیعت شریک ساخته است (kamali, 2009).

از منظر اسلام و به گواه قرآن کریم این بیان را می‌شود فهمید که اسلام را می‌توان تا حدودی احیاء کننده حقوق زن دانست زیرا که قرآن در عصر نزولش گام‌های بلندی به سود زن و حقوق انسانی او برداشت، اگرچه هرگز به نام احیای زن به عنوان «انسان» و شریک مرد در انسانیت و حقوق انسانی، زن بودن زن و مرد بودن مرد را به فراموشی نسپرد. به بیان دیگر، قرآن زن را همان گونه دید که در طبیعت هست. از این رو، هماهنگی کامل میان فرمان‌های قرآن و فرمان‌های طبیعت برقرار است. زن در قرآن همان زن در طبیعت است (mottahari, 2010). همان گونه که پیش از این دیدیم، در نوشته‌های شوپنهاور این مطلب کاملاً رد می‌شود.

در نظریات شوپنهاور، ایشان قایل به وجود تفاوت بین زن و مرد می‌شود، ولی آن را ناشی از ضعف وجودی بانوان می‌داند و این در حالی است که با تأمل در آیات و روایات اسلامی چنین به نظر می‌رسد که زن و مرد در اصل هویت انسانی و ویژگی‌های لازم نوع انسانی برابرند، اما تفاوت‌های زیستی، روانی و احساسات در زن و مرد وجود دارد. به دلیل همین تفاوت‌های تکوینی، تشابه حقوقی این دو جنس امکان‌پذیر نیست و در مقام تشریح نیز با هم تفاوت خواهند داشت.

استاد مطهری در این باره می‌گوید: از نظر اسلام هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد دو انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه. از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره‌مندند. آن چه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل این که یکی زن است و دیگری مرد، در جهت‌های زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آن‌ها یک جور نیست، خلقت و طبیعت آن‌ها را یک نواخت نخواست است و همین جهت ایجاد می‌کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازات‌ها وضع مشابهی نداشته باشند (mottahari, 1998).

از دیدگاه اسلام خدای حکیم به مقتضای بقای نسل، انسان را به دو صنف زن و مرد تقسیم کرده است و تفاوت در برخی خصلت‌ها لازمه چنین تقسیمی است (mehrizy, 2003). بی‌گمان اختلاف در خلقت وجود دارد؛ همان گونه که خداوند می‌فرماید: «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» در حالی که شما را در مراحل و حالاتی گوناگون آفریده» (سوره نوح، آیه ۱۴). خداوند خلقت و طبیعت زن و مرد را یک نواخت نخواست است. از منظر دین مقدس اسلام این تفاوت‌ها به هیچ وجه نقص برای دو جنس نیست بلکه تناسب است. در برخی امور مرد نیازمند زن و در پاره‌ای از امور نیز زن نیازمند مرد است.

در کتاب «زن در آئینه جمال و جلال الهی» نوشته آیت الله جوادی آملی نیز به خوبی این مطلب که تفاوتی میان انسان‌ها اعم از زن و مرد وجود ندارد، شرح داده شده است، بدین گونه که حقیقت انسان نه مذکر است و نه مؤنث. در هر بحثی نباید ملتزم شد که حتماً به نحو ایجاد پاسخ داده شود زیرا ممکن است ثمره یک بحثی فقط سلب باشد، برای مثال، گاهی انسان وارد بحث حقوق زن می‌شود بدین امید که نتیجه آن تساوی این دو صنف یا تفاضل آن‌ها باشد، ولی بعد

معلوم می‌شود که ثمره آن سلبی است. هرگز نباید توقع داشت که ثمره استنباط، یکی از دو امر تساوی یا تفاضل باشد بلکه ممکن است نتیجه بحث این باشد که زن و مرد، نه مساویند و نه متمایز، برای این که موضوعی برای تساوی یا تفاوت نیست. به بیان دیگر: گاهی انسان وارد بحث می‌شود که برای مثال، آیا الف و باء مساوی هم هستند یا متمایزند، در این جا سرانجام احدالامرین را اعلام می‌کند و می‌گوید: الف و باء که دو امرند و هر دو موجودند، مثلاً با هم مساویند و یا این که متمایزند. در این محور خاص، قضیه، منفصله حقیقیه است - از دو حال بیرون نیست، اما گاهی انسان وارد بحث می‌شود تا تساوی یا تفاوت را بیابد، ولی وقتی دقیق می‌شود می‌بیند نه الفی در میان است و نه بایی، آنگاه باید بگوید: موضوعی برای بحث تساوی یا تفاوت نیست. برای این که تساوی و تفاوت عدم و ملکه هستند، یعنی یک موضوع خاص وقتی در خارج موجود است، این موضوع با موضوع دیگر از دو حال بیرون نیست یا مساوی با اوست یا مساوی نیست، ولی اگر تعدد و کثرتی در کار نبود، تساوی و تفاوتی هم نخواهد بود زیرا در اثبات یکی از دو امر یادشده لازم است دو شی موجود باشند تا با هم یا متساوی باشند و یا متفاوت. قرآن کریم وقتی مساله زن و مرد را مطرح می‌کند می‌گوید: این دو را از چهره ذکورت و انوئت شناسید بلکه از چهره انسانیت شناسید و حقیقت انسان را روح او تشکیل می‌دهد نه بدن او، انسانیت انسان را جان او تامین می‌کند نه جسم او، و نه مجموع جسم و جان (amoli, 2007).

البته، این دو موجود از منظر اسلام در بُعد عاطفی با هم متفاوت هستند؛ همان گونه که مولای متقیان علی (ع) در توصیف روحیات زن می‌فرماید: «الْمَرْأَةُ تَكْتُمُ الْخُبَّ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَ لَا تَكْتُمُ الْبُغْضَ سَاعَةً وَاحِدَةً» (ibn abi al-hadid, 2010). پس زن چون کانون حیا است، عشق و محبت را ممکن است چهل سال در دل پنهان نگه دارد؛ اما ناراحتی و کینه را یک ساعت هم تحمل نمی‌کند، چون کانون عاطفه است.

اما این ظرافت‌های عاطفی نباید باعث این گمان شود که مرد از زن برتر است زیرا که فرقی بین زن و مرد نیست بلکه محور همه آن‌ها انسان است و خصوصیت ذکورت و انوئت در حقیقت انسان و ایمان و مانند آن تأثیری ندارد. می‌توان از حدیث شریف علوی که فرمود: «عقول النساء فی جمالهن و جمال الرجال فی عقولهن» معنای دستوری فهمید نه معنای وصفی. یعنی منظور آن نباشد که حدیث شریف درصدد وصف دو صنف از انسان باشد که عقل زن در جمال او خلاصه می‌شود تا جنبه نکوهش داشته باشد و جمال مرد در عقل او تعبیه شده است تا عنوان ستایش بگیرد بلکه ممکن است معنای آن، دستور یا وصف سازنده باشد نه وصف قدح و نکوهش. یعنی زن موظف است و یا می‌تواند عقل و اندیشه انسانی خویش را در ظرافت عاطفه و زیبایی گفتار و رفتار و کیفیت محاوره و مناظره و چگونگی برخورد و حکایت و نظایر آن را ارایه دهد. چنانکه مرد

موظف است و می‌تواند هنر خود را در اندیشه انسانی و تفکر عقلانی خویش متجلی سازد (amoli,2007).

شوپنهاور در مقاله‌اش صراحتاً اظهار می‌کند: « این امر که دارایی مرد که طی سال‌ها رنج و زحمت مجتمع آمده و به سختی تحصیل شده باید پس از مرگش به دست زنی بیفتد که با عقل ناقص خود در اندک زمانی یا آن را بر باد می‌دهد و یا صرف حماقتی می‌کند، به همان مقدار که امری رایج است، اشتباه و غیرمنصفانه هم هست» (valiyari,2007). کوتاه‌فکری زنان در تمام مقاله حرفی است که وی همواره بر آن تاکید می‌کند، اما وقتی به قوانین اسلام رجوع می‌کنیم به مطالب بسیار زیبایی می‌رسیم. زیبایی و ظرافت این سخن در کلام استاد مطهری، با دیدگاه فلسفی - اسلامی دوچندان می‌شود.

شهید مطهری در این زمینه می‌فرماید: زن از جنبه مالی و مادی نیازمند به مرد آفریده شده است و مرد از جنبه روحی. زن بدون اتکاء به مرد نمی‌تواند نیازهای فراوان مادی خود را - که چندین برابر مرد است - رفع کند (mottahari,1998). به هر حال، تفاوت‌های زن و مرد تناسب است؛ نه نقص و کمال. قانون خلقت خواسته است با این تفاوت‌ها تناسبی بیش‌تر میان زن و مرد - که قطعاً برای زندگی مشترک ساخته شده‌اند و مجرد زیستن انحراف از قانون خلقت است - وجود آورد (mottahari,1998).

تفاوت ظاهری و جسمی زن و مرد نشان از آن دارد که آن دو با تقسیم کار میان یکدیگر و هم‌افزایی در رشد و توسعه نهاد خانواده و نهاد جامعه همکاری کنند و همان‌گونه که در نظام خانواده برخی فعالیت‌های زن و مرد اختصاصی و برخی مشترک می‌باشد، در نظام اجتماعی نیز با توجه به ویژگی‌های جسمی و روحی زن و مرد برخی عرصه‌ها اختصاصی است و برخی کارها با همدلی و همراهی و تعاون انجام می‌پذیرد. چرا باید تفاوت‌ها را مبنی بر نقص یکی و کامل‌تر بودن دیگری تفسیر کرد؟

مثل این می‌ماند که چون چشم متفاوت از گوش است، چشم را عضوی ناقص و گوش را کامل بدانیم! حال آن که هر یک از این دو، کارکرد و وظایف متفاوتی دارند و در صورت نبود هر یک خللی بر پیکره اصلی انسان وارد می‌شود. هر انسان عاقلی باور دارد که با وجود تفاوت‌های جسمی و روحی باید تکالیف و حقوق نیز متفاوت و متناسب با استعدادها باشند؛ از این رو، در اسلام احکام و قوانین ویژه‌ای و گاه متفاوتی برای زن و مرد یا پدر و مادر تعیین شده است.

فیلسوف بدبین ما درباره ارث بردن زنان نیز سخنانی گفته‌اند که در نگاه نخست گویی مطابق با اسلام است، ولی پس از واکاوی دقیق مقاله‌اش متوجه می‌شویم که به این صورت نیست و ایشان فقط به صورت سطحی دیدگاه شرقیان در مورد ارث را پذیرفته‌اند، آن هم گویی فقط به این دلیل

است که باز هم زن را جنس دوم و ضعیف خطاب کنند. شوپنهاور عنوان می‌کند که زنان تنها برای گذران زندگی حق ارث بردن از شوهر خویش را دارند زیرا این مردانند که پول درمی‌آورند نه زنان. آیت الله آملی در مورد دیه سخنان زیبایی گفته‌اند و آن را به بحث ارث نیز تعمیم می‌دهند. در نوشته‌های ایشان آمده که یک سلسله از ارزیابی‌ها در قرآن کریم به بدن برمی‌گردد و هر بدنی که منشا اقتصادی بیش‌تر و قوی‌تر باشد، مسأله دیه هم با تناسب او تنظیم می‌شود و مسایل ارثی هم این چنین است، اما آنچه که به تعلیم و تربیت مربوط است، زن و مرد در آن مقام مورد خطاب مشترک قرار گرفته‌اند. قرآن در امور حکومتی همانند امور معرفتی زن و مرد را یکسان مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: «ماکان لمؤمن و لامؤمنة اذا قضی الله و رسوله امران یكون لهما الخیرة من امرهم» (سوره احزاب، آیه ۳۶) و هیچ مرد و زن مؤمنی را نیامده است که چون خدا و پیامبرش فرمانی دهد، برای آنان در کارشان اختیاری باشد، یعنی اگر نظام اسلامی، قضا و حکمی را ارایه داد و پیامبر حکمی کرد و از جانب خدای سبحان دستوری را ابلاغ کرد، هیچ مرد با ایمان و هیچ زن با ایمان حق تصمیم‌گیری مخالف در برابر قضا و داوری خدا و پیامبر را ندارد. نه تنها در مسایل تشریحی بلکه در مسایل حکومتی نیز آن‌جا که سخن از قضا و حکم است، خواه قضای قضاوت، خواه قضای حکومت، مرد مؤمن و زن مؤمنه حق اعتراض ندارند. پس در مسایلی مانند دیه چون جنبه خیربودن در او نیست بلکه مربوط به جنبه بدنی است، لذا اگر بدن در مسایل اقتصادی قوی‌تر بود، دیه آن بیش‌تر است و چون مردها در مسایل اقتصادی به گونه معمول بیش‌تر از زن‌ها بازدهی اقتصادی دارند، دیه آن‌ها نیز بیش‌تر است و این بدان معنا نیست که در اسلام مرد ارزشمندتر از زن باشد زیرا اصل دیه مربوط به ارزیابی روح نیست و نباید در مسایل انسان‌شناسی و عظمت زن و مرد این عنوان مورد نقد و نقض قرار گیرد. بنابراین، دیه معیار ارزش آدمی است و نقد ناقدان بدان دلیل است که انسان را در حد یک گیاه می‌شناسند، اما واقعیاتی مانند این که انسان به‌جایی برسد که تنگاتنگ با ملائکه سخن بگوید و فرشتگان به استقبالش درآیند، برای آنان بی‌مفهوم است (amoli, 2007). جالب این‌است که دین مبین اسلام، دینی که پیام‌آور صلح و دوستی و تساوی حقوق است، برای زنان نیز رسیدن به مراتب قرب الهی را می‌پذیرد.

فمینیست‌های اسلامی برای تطبیق متون دینی با باورها و اندیشه‌های پیش‌ساخته خود به تأویل آیات قرآن می‌پردازند. در حالی که روش اجتهادی تفسیر آیات قرآنی و روایات تنها در چارچوب اصول پذیرفته شده عقیدتی و شرعی معتبر است. هم‌چنین، دخالت دین در شؤونات زندگی اجتماعی از مواردی نیست که خردمندان دین‌آشنا در آن تردیدی داشته باشند (zibayinejhad, 2000).

دیدگاه شوپنهاور در مورد عشق جنسی نیز بدبینانه است و حتی تداوم نسل را فریب طبیعت می‌داند. عشق بهترین راه اصلاح نژاد است. هم‌چنان که عشق فریب طبیعت است، ازدواج مایه

فرسودگی عشق و رفع اشتباه و فریب است. فقط حکیم و فیلسوف می‌تواند در ازدواج خوشبخت شود، ولی فلاسفه ازدواج نمی‌کنند. در متن آمده که از نظر وی چیزی به نام خوشبختی وجود ندارد، زیرا آرزوی تحقق نیافته باعث رنج می‌شود و تحقق آن هم جز دلزدگی ثمری ندارد. گزینه باعث می‌شود که انسان تولید مثل کند و این امر مواقع تازه برای رنج بردن و مرگ ایجاد می‌کند. به همین جهت است که عمل مقاربت شرم‌آور است. استاد مطهری در پرتو آیات قرآن و معارف دینی تصویری زیبا و مطابق با آفرینش از پیوند زناشویی و دیدگاه دین در این باره ارائه داده است: (در اسلام کوچک‌ترین اشاره ای به پلیدی علاقه جنسی و آثار ناشی از آن نشده است، اسلام مساعی خود را برای تنظیم این علاقه بکار برده است. از نظر اسلام، علاقه جنسی نه تنها با معنویت و روحانیت منافات ندارد بلکه جزء خوی و خلق انبیاء است. در حدیثی می‌خوانیم: (من اخلاق الانبیاء حبّ النساء) (mottahari, 1974).

نتیجه و یافته‌های پژوهش

نگاه کلی فلاسفه غرب به "جنس دوم" بیش‌تر از هر چیزی متأثر از زمینه و زمانه شکل‌گیری بستر تفکر فرهنگی غرب می‌باشد. شوپنهاور در زمره آن دسته از فلاسفه ای است که نظرات مثبتی درباره زنان ندارد و بیش‌تر مفسران فلسفه شوپنهاور بر این باورند که این همه توهین و کینه توزی نسبت به زن که در آرای وی دیده می‌شود، در وهله نخست تحت تأثیر رابطه ستیزه‌جویانه و آشفته ایشان با مادرش و در وهله دوم خاستگاه ضدمتافیزیکی وی است که اگرچه گذر زمان بسیاری از دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه و اشتباه شوپنهاور را آشکار و روشن ساخته است، ولی بدبینی متافیزیکی وی در خلقت وجودی انسان و کینه‌توزی ایشان نسبت به جماعت "جنس دوم" نوع انسانی زمینه‌ساز شکل‌گیری تفکر نیچه‌ای و به تبع آن آغاز رویش انقلاب‌های تفکری پسامدرنیسم که یکی از آن‌ها شکوفایی انقلاب فمینیستی می‌باشد، شده است.

نگاه تفسیرگرایانه مقتضیات زمانی غرب و اسلام به شخصیت "جنس دوم"، و تفسیر آن دو از یکسان بودن منشأیت آن یعنی یکی مبنای وجودی (فلسفی) و دیگری مبنای حقوقی گاه‌ها مشترک و بعضاً متفاوت است. از این رو، اسلام و غرب در نگاه ایدئولوژیکی با لحاظ نگاه فلسفی در حوزه وجودی، نوع انسان را برابر می‌دانند و در نگاه ماتریالیستی به جهت خمیرمایه متفاوت آن‌ها، آنان را نابرابر و در نگاه حقوقی صنف انسانی آن دو کاملاً با هم تفاوت فاحشی دارند و از این بابت است که اسلام با دید عاطفی و احساسی به زن می‌نگرد و غرب با دید غریزی و ابزاری (کاری).

از مقایسه تعمقی نظریات شوپنهاور و اسلام درباره "جنس دوم" می‌بایست یادآور شد که نگاه شوپنهاور در حوزه فلسفه وجودی "جنس دوم" با توجه به اثر‌پذیری ایشان از تفکر یونان باستان و روم و آیین هندو و تمایلات پروتستان‌گرایی در حوزه دین مسیحیت از جنبه هستی‌شناسانه،

سنتی و متافیزیکی است و مردان را در جایگاهی بالاتر از زنان قرار می‌دهد. و در حوزه فلسفه حقوقی و اثر گذاری بر تفکر نیچه‌ای و اندیشه پسامدرنی آشفته و آنتی متافیزیکی است و در نگاه ستیزه جویانه و بدبینانه خود در تلاش است تا زن را «جنس دوم» بداند و بحث ضعیف بودن زنان را پیش کشد که حتی آنان را از نظر قوه استدلال نیز از مردان کم‌تر -داند و حقوق بسیار محدودی برای زنان قایل شد. وی تأکید دارد که زنان هم به لحاظ روانی و هم از جنبه جسمانی فاقد توانایی لازم برای حضور در جامعه هستند، ولی اسلام با نگاه قدسی جهان‌بینی گرایانه خود، به ابعاد وجودی و حقوقی جماعت "جنس اول" و "جنس دوم" آن دو را در بعد فلسفه وجودی هم در آغاز و هم در انجام برابر و در بعد حقوقی کم‌تر نابرابر می‌داند و می‌گوید زن و مرد در اصل هویت انسانی برابرند و فقط در این که یکی زن است و دیگری مرد، متفاوت هستند که این تمایز لازمه خلقت است و قرآن کریم وقتی مساله زن و مرد را مطرح می‌کند، می‌گوید: این دو را از چهره ذکورت و انوئت شناسید بلکه از چهره انسانیت بشناسید و حقیقت انسان را روح او شکل می‌دهد نه بدن او. هرچند اسلام زن و مرد را به لحاظ حقوقی مساوی می‌داند، اما تفاوتی هم که در برخی از احکام دیده می‌شود، ناشی از تفاوت‌های بدنی این دو جنس است. در قوانین و احکام اسلامی برخی مشاغل مختص زنان و برخی مختص مردان هستند و گفته شده که در کارهای دیگر نیز تقسیم کار انجام گیرد.

شوپنهاور بر این باور بود که زنان هیچ هنری جز فریبندگی ندارند و در نقاشی، موسیقی و سایر هنرها نیز هیچ استعدادی نمی‌توانند داشته باشند. اسلام وجود زنان را سرشار از هنر و هنرمندی می‌داند و زن را از زیباترین جلوه‌های خلقت لحاظ کرده و در قرآن بسیار آمده که زنان بر زیبایی‌های خود مراقبت داشته باشند.

با توجه به محتویات این مقاله نویسندگان این سطور بر این باورند که جدا از لحاظ زمینه و زمانه و تفاوت دینی و هویت فرهنگی شوپنهاور و اسلام می‌توان به شباهت‌هایی تفکری بسیار جزئی اشاره کرد چرا که گویی شوپنهاور عمق مسایل را بررسی نکرده و آن‌ها را برای اهداف خود بکار گرفته است، برای مثال، هر دو زنان را سرشار از عاطفه و احساس می‌دانند، ولی شوپنهاور این عاطفی بودن زن را راهی برای فریب مردان و اسلام آن را کانونی برای عشق، محبت و موجب تداوم خانواده بیان می‌کند.

شوپنهاور قانون چند همسری در شرق را قبول داشته و باور داشت به جای خیانت‌های پنهانی بهتر است قانون تک همسری را در غرب تغییر دهیم، در اسلام گرچه همچون قانونی هست، ولی شرایط و ضوابطی دارد و نباید فراموش کنیم که چند زوجی در اسلام، به خاطر شرایط ویژه اجتماعی یا ضرورت‌های اجتماعی وضع شده است، نه برای هوس رانی مردان.

در مسئله تقسیم ارث نیز فیلسوف ما دیدگاه اسلام را بهتر از قوانین حاکم بر اروپا می‌داند و بر این باور است که مردان چون نان‌آورند، باید ارثی بیش‌تر از زنان شامل حال‌شان شود، ولی پا را کمی فراتر می‌نهد و می‌گوید زنان فقط به اندازه گذران زندگی حق ارث بردن از شوهران خود را دارند، اما اسلام اگر در مسایلی همچون ارث و دیه حقوق بیش‌تری به مردان می‌دهد، باور دارد که این تفاوت‌ها به شرایط و تفاوت‌های بدنی برمی‌گردد و هیچ جنسی را برتر ندانسته و تأکید می‌کند که میان انسان‌ها هیچ تفاوتی وجود ندارد مگر در تقوا.

بنابراین، فمینیسم اسلامی تلاش در تطهیر فمینیسم غربی و چالش بر سر مسئله برابری در اسلام را دارد و فمینیسم غربی هم دعوی اصلاحیه حقوق زنان را هم در بعد هستی‌شناسانه و هم در بعد حقوقی پی می‌گیرد.

Reference

- Bayyat, Abdolrasul, (2002). Dictionary words, first edition, Qom, thought and Religious culther, p.427.(Persian).
- Bishop, paul, (2003). Social critique and aesthetics in Schopenhauer, in history of European ideas , pp.411-435.
- Christopher, Janaway, (1999). The Cambridge Companion to Schopenhauer; Cambridge University Press.
- Copleston, Feredrick,(2003). History of Philosophy (from Fiesta to Nietzsche), translated by Darush ashury, scientific and cultural publications, thitd edition,p 260. (Persian).
- Durant, William James, (1990). the history of philosophy, Vol.8, Translation by Abbas Zaryab, Tehran, Islamic Revolution.p.281,287,288. (Persian).
- Ebn Abi Al-Hadid, Abul hameed ibn Hebbat Allah, Description of Nahjjolbalagheh, (2010). Vol 20, GHolamreza layyeghi translation, Nayyestan publications,P291.(Persian).
- Foroughi, Mohammad Ali, (1965). Wisdon in Europe, Tehran, Zavvar, p.85. (Persian).
- Goldstein, L (1982). “Early Feminist Themes in French Utopian Socialism: The St.-Simonians and Fourier”, Journal of the History of Ideas, vol.43, No. 1p.92..
- Hamedani, Moshfegh, (1957). Schopenhauer’s thoughts, Ayatollah Boroujerdi library, second edition, p.118. (Persian).
- Javvadi Amolly, Abdollah, (2007). Woman in the Mirror Jalal and Jamal Elahi, fourteenth edition, Investigating and setting up Mohammad Latifi, Qom, publisher Asra,p.20,41,86,232. (Persian).
- Kamali, Seyyed Ali, (2009). Quran and woman position, seventh edition, osweh publication, pp.25-26.(Persian).

- Khattami, Mahmoud, (2006). Philosophical schools in the Twentieth century, Tehran, Tehran university press, p.2019. (Persian).
- Khorramshahi, Bahaoddin, (1992). Dictionary of philosophy and social sciences, second edition, Tehran, p.73. (Persian).
- Mehrizi, Mahdi, (2003). The personality and rights of woman in Islam, scientific and cultural publication, p.68.(Persian).
- Mojtahedi, Karim, (2008). From luther to Nietzsche in Germany, Tehran, institute of Humanities and cultural studies, p538.(Persian).
- Moshirzadeh, Homaira, (2003). From movment to social theory, history of feminism two centuries, First edition, Shirazeh publication, Tehran, p309. (Persian).
- Mottahary, Morteza, (1974). Collection of Researches, Sexuality in Islam and the Western World, Qom, sadra, pp.14-15. (Persian).
- Mottahary, Morteza, (1998). Collection, Vol 19, sadra, p.137,175,223. (Persian).
- Mottahary, Morteza,(2010). Womans rights system in Islam, Qom, Al taha publishing, p.31. (Persian).
- Palmer, Richard, (1998). Hermeneutic science, Translation by Mohammad Saeed Hanayi Kashani, Tehran, Hermes, p.p.20-21.(Persian).
- Quran karim.(Arabic)
- Rassel, Bertrand, (1986). History of western philosophy, Vol.2, translation by Najjaf Darya Bandari, Tehran, Parvaz publishing, p.1032.(Persian).
- Remon, didiye, (2000). Schopenhauer, translation by Bita Shamsini, Tehran, Phoenix publishing, p.7.(Persian).
- Sadroddin shirazi, Mohammad, (1989). Al-hikma al- Motaleyah fi Al-Asfar al-arbeah, Beirut, Dar-alahiya al-tatar Al- arabi, p.239. (Arabic).
- Susanne mabuss, (1988). Schopenhauer fur Anfanger: die welt als wille und vorstellung: Eine lese-Einfuhrung(Munich: Deutscher Taschenbnch verlag, p.p.25,31,32.
- Tafe, Tams, (2000). Arthur Schopenhauer's philosophy, translation by Abdul Ali Dastghaib, Tehran, publishing a Porsesh, p.171,185. (Persian).
- Tohidi, Ahmad Reza,(2002). The paper examines the movement of Feminism in the West and Iran, first edition, Vol.1, proceeding of Islam and feminism, Qom, Maaref publication, p.162-163. (Persian).
- Vaezy, Ahmad, (2001). Introduction on Hermeneutics, Tehran, cultural institute of Danesh and contemporary, p.p.30-31.(Persian).
- Vali yari, Reza, (2007). World and philosopher refelections, Excerpts from Arthur Schopenhauer's writings, center publishing, p.32,59,60,63,65,68,73. (Persian).
- Vali yari, R. (2014). The World as will and Idea, Vol.1&2, fifth edition, center publishing, p.981.(Persian).

-
- Zibayi nejhada, Mohammad Reza & Sobhani Mohammad Taghi, (2000), Introduction of to the Womans personality system in Islam, P.27.(Persian).
 - Zibayi nejhada, Mohammad Reza, (2003). Article introduction of feminism, feminism and feminism knowledge, Publication office of womans studies and research,PP 18-19. (Persian).

